

پدر و مادر شدن: مسأله مجوزدهی بررسی نظرگاه هیو لافالیت

محسن جاهد^۱

مریم خوشدل روحانی^۲

علی اکبر عبدل آبادی^۳

چکیده

هیو لافالیت با پیشنهاد برنامه‌ای با عنوان «مجوزدهی برای پدر و مادر شدن» استدلال کرده است که چون «اقدام به پدر و مادر شدن ممکن است که مستلزم اضرار گسترده و عمیق به فرزندان باشد»، لازم است که دولت‌ها برنامه‌ای برای مجوزدهی به زوج‌های متقاضی فرزندآوری عرضه کنند و آنان را ملزم کنند که در آزمون‌های پذیرفته‌شده‌ای شرکت کنند و اگر در این آزمون‌ها موفق شدند، به آنان مجوز فرزندآوری بدهند، ولی اگر بیماری جسمانی یا روانی آنان مخرج شود، آنان را ملزم کنند که خودشان را درمان کنند یا آموزش‌های لازم را ببینند و کمیته صلاحیت‌ها را کسب کنند و، سپس، به فرزندآوری اقدام کنند. این برنامه از لحاظ نظری و عملی با اشکالاتی مواجه است. لافالیت آن اشکالات را طرح کرده و به آنها پاسخ داده است. ما، در این مقاله، مدعا و استدلال لافالیت و نقدهای منتقدان وی و نیز پاسخ‌های او بدان نقدها را با روشی تحلیلی طرح و بررسی کرده‌ایم و، در پایان، موضع خود را بیان کرده‌ایم.

واژگان کلیدی: هیو لافالیت، مجوزدهی به زوج‌ها، صلاحیت کمیته، فرزندآوری، ضرر رسان.

❖ تاریخ دریافت: ۹۸/۵/۱۹ ؛ تاریخ پذیرش: ۹۹/۴/۲۸

۱. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه زنجان (نویسنده مسئول)، Jahed.mohse@znu.ac.ir

۲. استادیار دانشکده الهیات و ادیان دانشگاه شهید بهشتی، m_khoshdel@sbu.ac.ir

۳. استادیار فلسفه دانشگاه شهید بهشتی، a_abdolabadi@abu.ac.ir

مقدمه

امروزه در نظام‌های اداری جدید برای تصدّی‌بسیاری از مشاغل متقاضیان باید صلاحیت‌ها و توانایی‌هایی را دارا باشند و برای مسئولان ذی‌ربط نیز باید وجود این صلاحیت‌ها و توانایی‌ها مُحرز شود تا اجازهٔ پرداختن به این مشاغل را به متقاضیان بدهند. پزشکان، مهندسان، معلمان و ... باید آموزش ببینند تا برای تصدّی‌حرفه‌های مذکور مجوز‌هایی اخذ کنند. طرح مسألهٔ مجوزدهی به این مشاغل از آن‌روست که آن‌ها مشاغلی پیچیده و حسّاس‌اند. آیا پدر و مادر شدن نیز، اگرچه شغل به شمار نمی‌روند، مشمول مجوزدهی می‌شوند؟ آیا، صرف‌نظر از مسألهٔ تدبیر و نیز مسائل حقوقی قضیه، هر زوجی اخلاقاً حقّ فرزند آوری دارند یا اینکه هر زوجی در صورت تمایل به فرزند آوری، احیاناً بدون صلاحیت‌ها و توانایی‌های جسمی، ذهنی، روانی و ...، می‌توانند فرزند بیاورند؟ هیو لافالیت^۱ - صاحب‌نظر اخلاق‌کاربردی - معتقد است که دولت‌ها باید سازوکاری فراهم کنند تا زوج‌ها برای فرزند آوری تعیین صلاحیت شوند و به زوج‌های بی‌صلاحیت اجازهٔ فرزند آوری داده نشود. ما در این مقاله مدّعی وی را با شرح مؤلفه‌های آن بیان خواهیم کرد. سپس، استدلال وی برای اثبات مدّعایش را صورت‌بندی خواهیم کرد و در پایان، بخشی از نقدهای مهم وارد شده بر مدّعی او را بیان خواهیم کرد و بدان‌ها پاسخ خواهیم داد.

۱. طرح مسأله

الف) مسألهٔ فرزند آوری را از وجوه مختلفی می‌توان بررسی کرد. یکی از آن وجوه مختلف به منافع شخصی فرزند آوری مربوط است. منافع شخصی فرزند آوری را به دو قسم عمده می‌توان تقسیم کرد: منافع شخصی مستقیم^۲ و منافع شخصی غیرمستقیم^۳ (بریک و میل، ۱۳۹۵: ۳۷-۳۹). مراد از «منافع شخصی مستقیم» منافع فرزندی است که

1. Hugh LaFollette
2. direct personal interests
3. indirect personal interests

زاده می‌شود. آیا به دنیا آوردن فرزند که در کشوری بسیار فقیر و جنگ‌زده زندگی خواهد کرد، عملی اخلاقی است؟ آیا به دنیا آوردن فرزند که به سبب نقص وراثتی والدینش یا هر عامل دیگری به عقب‌ماندگی ذهنی شدید دچار خواهد شد، اخلاقاً مجاز است؟ مراد از «منافع شخصی غیرمستقیم» منافع کسانی است که از تولد فرزند به نحوی اثر می‌پذیرند. از باب مثال، جمعیت کشور افزایش می‌یابد، کل جامعه فقیرتر می‌شود و از لحاظ آموزشی و بهداشتی مشکلاتی پدید می‌آید. به عبارت دیگر، در منافع شخصی مستقیم زیان فرزند تولد یافته در نظر گرفته می‌شود و در منافع شخصی غیرمستقیم زیان جامعه‌ای که فرزند در آن زندگی خواهد کرد، در نظر گرفته می‌شود.

مسأله این مقاله را، اگر چه می‌توان از هر دو وجه مذکور بررسی کرد، ما، به تبع لافالیت، بر وجه اول تأکید خواهیم کرد.

ب) بعضی از متفکران اساساً فرزند آوری را، حتی اگر فرزند سالم باشد و اوضاع اقتصادی و اجتماعی‌اش مطلوب باشند، ضد اخلاقی می‌دانند (Benatar, 1997:345). یکی از دلایل این متفکران این است که جهان ما اساساً جهانی آکنده از آلام است و آمدن به آن خیری را که به آلام آن بیرزد، در پی ندارد. لذا، آوردن فرزند به این جهان اخلاقاً نادرست است. این رأی بر مبانی مابعدالطبیعی خاصی استوار است که از جمله آن‌ها مبانی زیرند: «در جهان ما شرور بسیار زیادی وجود دارند»، «آدمی با مرگ ناپود می‌شود»، «حیاتی که رنج‌ها در آن جبران شوند یا عوض یابند، وجود ندارد» و ... پیروان ادیان و نیز برخی فیلسوفان اخلاق چنین رأی را بر نمی‌تابند و فرزند آوری را اساساً نادرست نمی‌دانند. اما، در عین حال، می‌توانند در اینکه شاید فرزندشان آینده خوبی از لحاظ جسمانی، ذهنی، روانی و ... نداشته باشد، از لحاظ اخلاقی چون و چرا کنند و چنین فرزند آوری را اخلاقاً نادرست بدانند. نظر گاه اول را «صورت همه گیر^۱» مخالفت با فرزند آوری و نظر گاه دوم را «صورت موضعی^۲» مخالفت با فرزند آوری نامیده‌اند (بریک و میلیم، ۱۳۹۵: ۲۳-۲۴). ما، در این مقاله، فقط به «صورت موضعی» مخالفت با

1. global
2. local

فرزند آوری پرداخته‌ایم و از «صورت همه گیر» آن صرف نظر کرده‌ایم. (ج) فرزند آوری در «صورت موضعی» اش بسته به شرایطی مجاز دانسته می‌شود. ما این شرایط را دو نوع می‌دانیم: «شرایط ضعیف» و «شرایط قوی». مراد از شرایط ضعیف این است که باید زوج‌ها از سلامت جسمانی، ذهنی و روانی متعارف بهره‌مند باشند و وضعیت مالی‌شان برای تأمین نیازهای جسمانی، ذهنی و روانی فرزند مناسب باشد. مراد از شرایط قوی این است که زوج‌ها، علاوه برداشتن سلامت جسمانی، ذهنی و روانی متعارف، باید توانایی مالی‌شان چندان باشد که بتوانند در «بهبود» فرزند و نه صرف سلامت او مداخله کنند. به عقیده برخی متفکران، «والدین نه تنها موظف‌اند [که] سلامت فرزندان خود را افزایش دهند، بلکه از نظر اخلاقی موظف به اصلاح ژنتیک کودکان خود نیز هستند» (سندل، ۱۳۹۴: ۵۵-۵۶). از نظر آنان، والدین باید از فناوری برای دستکاری «حافظه، خلق و خو، بردباری، همدلی، حس شوخ طبعی، خوش بینی» و ویژگی‌های دیگر استفاده کنند تا «بهترین فرصت زندگی» را در اختیار فرزندان‌شان بگذارند (سندل، ۱۳۹۴). شرایط قوی را مایکل سندل بیان کرده و زوج‌های واجد چنین شرایطی را «والدین طراح^۱» نامیده است (سندل، ۱۳۹۴: ۵۵). آنچه در مقاله ما محل نزاع است، «شرایط ضعیف» فرزند آوری‌اند.

بدین ترتیب، می‌توان گفت که مراد از شرایط ضعیف دارا بودن کمینه شرایط جسمانی، ذهنی، روانی و اقتصادی برای تربیت فرزند است. مراد از کمینه شرایط جسمی داشتن سلامت نسبی است، به این معنا که والدین نباید بیماری حاد داشته باشند که در سرنوشت فرزندشان مؤثر باشد. این شرایط سن مناسب والدین را نیز شامل می‌شوند. از باب مثال، سن پدر نباید بیش از ۶۰ سال باشد و ... اگر خانواده‌ای به فقر شدید دچار باشد، احتمال تربیت فرزندان مبتلا به اختلالات شخصیتی، احساس حقارت، احساس عزت نفس پایین و ... در آن بالا می‌رود. در چنین خانواده‌ای احتمال طلاق افزایش می‌یابد. زوج‌هایی که تعادل روانی نداشته باشند و از اختلال‌های روانی رنج ببرند، ممکن

است که فرزندانشان را شکنجه کنند یا به آنان تجاوز جنسی کنند. چنین آزارهایی می‌توانند زندگی فرزند را برای همیشه به نابودی بکشانند. فقدان آگاهی لازم برای تربیت فرزند سبب بی‌اعتنایی به وضعیت جسمانی، ذهنی و روانی او می‌شود و می‌تواند مانع شکوفایی او شود و حتی عوامل بزهکاری را در وی تقویت کند. در بخش (د) وجوه این آسیب‌ها را قدری بیشتر بررسی خواهیم کرد.

(د) اهمیت وجود شرایط ضعیف در زوجها برای فرزند آوری ناشی از این است که فقدان آن‌ها دوره خردسالی و بزرگسالی فرزند را با درد و رنج فراوان روبرو خواهد کرد (منافع شخصی مستقیم) و جامعه وی را نیز، به دست این فرزند و بعدها بزرگسال، به آسیب‌های حادّی دچار خواهد ساخت (منافع شخصی غیرمستقیم). از اینجا می‌توان دریافت که فرزندی که شرایط مناسب تربیتی، اقتصادی و ... را نداشته باشد، به آسیب‌های فردی و اجتماعی زیادی دچار خواهد شد. از باب مثال، در نظریه‌های مربوط به روسپی‌گری؛ یعنی، نظریه‌هایی که در آن‌ها علل گرایش به روسپی‌گری بررسی می‌شوند، طیف وسیعی از علل برای فروافتادن در این ناهنجاری اجتماعی ذکر می‌شوند (مدنی قهفرخی، ۱۳۹۵: ۹۱-۱۴۲). پاره‌ای از آن نظریه‌ها عبارت‌اند از: نظریه‌های زیست‌شناختی، نظریه‌های روان‌شناختی، نظریه‌های جامعه‌شناختی، نظریه‌های جرم‌شناسی و نظریه‌های زنانه‌نگرانه (فمینیستی). در نظریه‌های روان‌شناختی بر عواملی چون احساس حقارت، احساس عزت‌نفس پایین و اختلال‌های شخصیتی تأکید می‌رود. در نظریه‌های جامعه‌شناختی عوامل اقتصادی اهمیت زیادی دارند. قائلان به این نظریه‌ها میان فقر اقتصادی و جرم‌پیوندی قوی می‌بینند. زوج‌هایی که شرایط لازم؛ یعنی، شغل مناسب، آگاهی‌های لازم برای تربیت فرزند و ... را ندارند، عوامل روان‌شناختی و اقتصادی برای فروافتادن فرزندشان در بزهکاری و ناهنجاری‌های اجتماعی را دامن می‌زنند و این به معنای اضرار به منافع شخصی مستقیم و غیرمستقیم است.

۲. مدعا و استدلال لافالیت در دفاع از مجوزدهی

۲-۱. بیان مدعا

لافالیت معتقد است که:

الف) دولت‌ها اخلاقاً باید در مجوزدهی به والدین مداخله کنند و برنامه‌ای برای آن داشته باشند. ما این مدعا را «مدعای مطلوبیت» می‌نامیم، به این معنا که «برنامه مجوزدهی به والدین اخلاقاً مطلوب است».

ب) این برنامه عملاً نیز ممکن است، به این معنا که با تمهیداتی می‌توان آن را بی‌ضرر یا دست‌کم، کم‌ضرر و به‌نحوی که منافعش بیش از ضررهایش باشد، اجرا کرد. ما این مدعا را «مدعای امکان» می‌نامیم (Lafollette, 2000:741).

ج) این مداخله دولت‌ها مداخله‌ای کمینه است. کمینه بودن مداخله دولت در این برنامه برای پاسداشت اصل «خودفرمان‌روایی»^۱ است که لافالیت خود بدان اعتقاد دارد. لافالیت، با توجه به اصل مذکور، معتقد است که والدین باید برای فرزندآوری شرایط ایجابی و سلبی زیر را که البته، کمینه‌اند، داشته باشند، وگرنه دولت‌ها می‌توانند مانع فرزندآوری آنان شوند (Lafollette, 2000:744):

الف) شرایط ایجابی (Lafollette, 2000):

۱. داشتن دانش لازم برای تربیت صحیح فرزند
۲. داشتن توش و توان کافی برای فرزند پروری
۳. داشتن خلق و خوی مطلوب برای فرزند پروری
۴. داشتن ثبات لازم برای فرزند پروری.

لافالیت در سال ۲۰۱۰ هنگامی که مقاله اول خود را با تجدیدنظر منتشر کرد^۲ این

شرایط را کامل‌تر و به شکل زیر ارائه کرد (Lafollette, 2010: 332-333):

1. Autonomy

۲. لازم به ذکر است که لافالیت مقاله اصلی خود در باب طرح مجوز دهی برای پدر و مادر شدن را اولین بار در ۱۹۸۰- که به عینه در کتاب لوئیس پویمن ۲۰۰۰ بازنشر شد- منتشر ساخت و سپس در ۲۰۱۰ نسخه تجدیدنظرشده آن را منتشر کرد. روح استدلال هر دو مقاله یکی است، اما تفاوت‌هایی اندک نیز میان صورت دوم و اول مقاله هست. در مقاله حاضر تفاوت‌های ایجادشده در مقاله دوم را در نوشتار حاضر انعکاس داده‌ام.

۱. دانش: پدر و مادر لازم است دانش کافی درباره نیازهای زیستی، مانند تغذیه کودک، نیازهای پزشکی و نیازهای آموزشی او را داشته باشند.
۲. توانایی: از آنجاکه همه افراد، همه چیز را نمی‌دانند، پدر و مادر باید این توانایی را داشته باشند که نادانسته‌های خود را در کجا جستجو کنند یا از چه کسی بپرسند. از دیگر توانایی‌های مورد نیاز پدر و مادر توانایی جسمی آن‌هاست، مثلاً بتوانند به فرزند خود غذا بدهند و دیگر نیازهای او را تأمین نمایند.
۳. داوری: پدر و مادر باید به‌عنوان مثال، توانایی داوری و تصمیم‌گیری درباره نوع و کیفیت غذایی را که به فرزند می‌دهند داشته باشند؛ و نیز بتواند تصمیم بگیرند چه نوع مهارت‌های اجتماعی‌ای را به فرزند خود بیاموزند.
۴. استعداد: پدر و مادر باید استعداد و قوای ذهنی و عاطفی مناسب فرزند پروری را داشته باشند، مثلاً صبور باشند.

(ب) شرایط سلیبی (Lafollette, 2000:746):

۱. آزار نرساندن به فرزندان
 ۲. غفلت نکردن از فرزندان و تأمین نیازهای اساسی آنان.
- اگرچه لافالیت توضیح‌چندانی درباره شرایط مذکور نداده، با توجه به تصریح وی به کمینه بودن شرایط مذکور، مراد او از داشتن «دانش لازم»، «توش و توان کافی» و ... باید حد متعارف این شرایط باشد، نه اینکه، مثلاً، والدین متخصص تعلیم و تربیت باشند یا در خلق و خویشان انسان کامل باشند.

۲-۲. صورت‌بندی استدلال لافالیت

استدلال لافالیت برای اثبات مدعایش دارای ویژگی‌های زیر است: الف) نتیجه-گروانه است و ب) بر اصل بی‌طرفی استوار است. اگرچه وی استدلال خود را صورت‌بندی نکرده است، می‌توانیم آن را به شرح زیر صورت‌بندی کنیم:

مقدمه (۱): پدر و مادر شدن وضعی است که بالقوه به فرزند زیان می‌رساند.
 مقدمه (۲): هر وضعی که بالقوه به فرزند زیان برساند، اخلاقاً مستلزم مداخله دولت‌هاست (مداخله دولت‌ها در آن اخلاقاً مطلوب است).
 مقدمه (۳): مداخله دولت‌ها مستلزم مجوزدهی به چنین وضع‌هایی است.
 نتیجه: پدر و مادر شدن مستلزم مجوزدهی است.
 لافالیت مقدمه (۱) را با تکیه بر شواهد تجربی تقویت می‌کند. وی در این باره می‌نویسد:

«امکان و قوه زیان رساندن در پدر و مادر شدن واضح و عیان است. هر ساله از بیش از پانصد هزار کودک سوءاستفاده بدنی می‌شود. میلیون‌ها کودک، از لحاظ روانی، مورد سوءاستفاده یا غفلت والدینشان قرار می‌گیرند، به آنان محبت نمی‌شود، احترام نمی‌بینند یا احساس خود ارزشمندی به آنان داده نمی‌شود. نتایج این بدرفتاری‌ها واضح‌اند. کودکانی که با آنان بدرفتاری شده است، همه عمر در ترس و وحشت از بدرفتاری به سر می‌برند. بسیاری از آنان به جرم روی می‌آورند» (Lafollette, 2000:743).

وی، سپس، می‌افزاید:

«مطابق گزارش کمیته ملی محافظت از فرزندان در برابر بدرفتاری، بیش از هشتاد درصد از مجرمان زندانی شده در کودکی مورد بدرفتاری والدینشان قرار گرفته بودند. علاوه بر این، در مطالعه‌ای که در مجله انجمن پزشکی آمریکا چاپ شده است، گزارش شده که قاتلان حرفه‌ای از خانواده‌های متوسط بوده‌اند و هیچ سابقه‌ای در اعتیاد به مواد مخدر، الکلی و بیماری‌های مغزی یا صرع نداشته‌اند، ولی بارها مورد خشونت بدنی بی‌رحمانه والدینشان قرار گرفته‌اند» (Lafollette, 2000).

شواهد فراوانی از حوزه‌های جرم‌شناسی و روان‌شناسی مؤید این مقدمه است. فشارهای روانی در هر دوره‌ای از زندگی، اعم از کودکی یا بزرگسالی، می‌توانند آسیب‌های جدی جسمانی و روانی به اشخاص برسانند. بعضی از پژوهش‌ها نشان می‌دهند که کودکانی که در خانه‌های پرخشونت پرورش می‌یابند، پنج برابر بیشتر از دیگر کودکان، استعداد بزهکاری دارند (بربا، ۱۳۹۰: ۱۰۰). آسیب‌های روانی‌ای چون اضطراب، پرخاشگری، بی‌احساسی، افسردگی و اختلال شناختی از این جمله‌اند.

فشارهای روانی حتی می‌توانند در اشخاص مستعد نیز بروز اسکیزوفرنی را سبب شوند (هیلگارد، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۷۷). مراقبت نامطلوب والدین از فرزندانشان نیز بروز اختلال شخصیت ضداجتماعی در فرزندان را سبب می‌شود. به تعبیر هیلگارد، «یکی از معیارهای بسیار خوب برای پیش‌بینی مشکلات سلوک کودک‌کان نحوه سرپرستی والدین است. کودکانی که غالباً تحت نظارت و سرپرستی نیستند یا مدت‌های طولانی تحت نظارت ضعیف هستند، بیشتر احتمال دارد که رفتار بزهکارانه پیدا کنند» (هیلگارد، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۸۱).

فشار روانی، آدمی را به برانگیختگی مفرط و مزمن دچار می‌کند و می‌تواند بروز بیماری‌های عروقی قلب و نیز ضعف سامانه ایمنی بدن را سبب شود. پژوهشی نشان داده که کسانی که تحت فشار روانی قرار دارند، تقریباً دو برابر در معرض ابتلا به ویروس سرماخوردگی قرار دارند (هیلگارد، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۲۶-۱۴۰). به نظر می‌رسد که برای اثبات مقدمه (۱) آثکا به همین شواهد کافی است و اطالعه سخن ضرورتی ندارد.

مقدمه (۲) آشکارا بر نگرشی نتیجه‌گروانه (و شاید فایده‌گروانه) استوار است. لافالیت برای اثبات مقدمه (۲) شواهدی به این شرح ذکر می‌کند: «ما رانندگان را ملزم می‌کنیم که برای رانندگی مجوز بگیرند؛ زیرا رانند اتومبیل کاری است که امکان ضرر زدن به دیگران در آن وجود دارد و انجام دادن این کار مستلزم صلاحیت خاصی است» (Lafollette, 2000, 741-742) و نیز «به همین ترتیب، به پزشکان، حقوق‌دانان و روان‌شناسان مجوز می‌دهیم، زیرا آنان فعالیت‌هایی انجام می‌دهند که می‌توانند به دیگران ضرر بزنند» (Lafollette, 2000).

استدلال لافالیت، درواقع، نوعی تمثیل یا «استدلال از راه مشابهت»^۱ است که در آن به‌خوبی «تنقیح مناط» شده است، به این معنا که وی برای اثبات مدعایش فعالیت‌هایی را ذکر می‌کند که در آن‌ها رویه‌های معمول و عقلایی انسان‌ها مؤید صدور مجوزند؛ فعالیت‌هایی مانند رانندگی و درمان بیماری‌های جسمانی و روانی. از آنجا که در چنین

۱. برای آشنایی با این نوع استدلال نک. به:

فعالیت‌هایی صدور مجوز و احراز صلاحیت اشخاص امری معقول است و تقریباً در همه جوامع متمدن سازوکاری برای تعیین صلاحیت متقاضیان چنین فعالیت‌هایی وجود دارد، قطعاً مجوزدهی برای چنین فعالیت‌هایی اخلاقاً نیز مطلوب است. اما «معیار» چنین مطلوبیت اخلاقی‌ای چیست؟ لافالیت معتقد است که «معیار» این امر جلوگیری از «اضرار» محتمل به بی‌گناهان» است (Lafollette, 2000: 741-742) با بررسی مسئله پدر و مادر شدن معلوم می‌شود که این «معیار» درباره پدر و مادر شدن نیز معتبر است، به این معنا که والدینی که صلاحیت‌های لازم را نداشته باشند، «احتمال‌آزار» به فرزندشان توسط آنان وجود دارد. پاره‌ای از صلاحیت‌های مورد نظر لافالیت، همچنان که پیش‌تر نیز گفتیم، عبارت‌اند از (Lafollette, 2000: 744): ۱) داشتن دانش لازم برای تربیت صحیح فرزند، ۲) داشتن توش و توان کافی برای فرزند پروری، ۳) داشتن خلق‌وخوی مطلوب برای فرزند پروری و ۴) داشتن ثبات لازم برای فرزند پروری. او در ادامه استدلالش می‌افزاید:

«در واقع، من به جرأت می‌گویم که پدر و مادر شدن نمونه‌های عالی چنین فعالیت‌هایی است، زیرا امکان قوی ضرررسانی در چنین فعالیت‌هایی بسیار زیاد است (هم در مقیاسی که شخص می‌تواند رنج بکشد و هم در تعداد اشخاصی که امکان دارد زیان ببینند) و نیاز به صلاحیت بسیار واضح است» (Lafollette, 2000).

جمله مذکور نشان می‌دهد که لافالیت نه فقط معیار مذکور؛ یعنی، امکان‌آزار به بی‌گناهان را درباره پدر و مادر شدن محقق می‌بیند، بلکه وجود آن را، از دو حیث، «در حد اعلا» می‌داند: الف) شدت ضرر و رنجی که فرزند بدان‌ها دچار می‌شود، ب) تعداد زیاد فرزندان که متحمل این ضرر و رنج می‌شوند. از همین رو، حکم فعالیت‌هایی چون رانندگی و پزشکی؛ یعنی، حکم به اجرای برنامه مجوزدهی و احراز صلاحیت در آن‌ها، به طریق اولی، به پدر و مادر شدن تسری می‌یابد.

از آنجا که این استدلال از سنخ «تمثیل» است، ممکن است که این اشکال به ذهن خطور کند که استدلال تمثیلی، استدلالی نامعتبر است و منطق دانان آن را از استدلال‌های صوری‌نایقین آور دانسته‌اند و در نتیجه، استدلال لافالیت نامعتبر است، اما باید توجه کرد

که منطبق دانان، در صورت وجود شرایطی، این نوع از استدلال را معتبر می‌دانند و همه صور آن را رد نمی‌کنند. از باب مثال، علامه حلی درباره وجود «جامع» در استدلال تمثیلی می‌گوید^۱:

«اگر اثبات شود که جامع مطلقاً علت است؛ یعنی، جامع هم در اصل و هم در فرع، بدون قید و شرط علت است و مانعی نیز برای اثرگذاری این علت وجود نداشته باشد، ذکر اصل زائد خواهد بود و تمثیل به قیاسی برهانی تبدیل خواهد شد» (الحلی، ۱۳۸۱: ۲۹۸).

وی در ادامه می‌افزاید: «بدان که اگر اصل وجود نداشته باشد، تمثیل مانند قیاس خواهد بود، به این نحو که جامع نقش حد وسط میان اصغر و اکبر را ایفا خواهد کرد» (الحلی، ۱۳۸۱). در استدلال لافالیت، جامع؛ یعنی، «اضرار محتمل به بی‌گناهان»، علت حکم کردن به «مجوزدهی» است؛ و این علت، هم در اصل و هم در فرع، علت دارد و مانعی نیز برای علت آن وجود ندارد. لذا، استدلال لافالیت استدلالی قیاسی است و از لحاظ صوری معتبر است و اگر او اصل (مجوزدهی در رانندگی، پزشکی و ...) را نیز ذکر نمی‌کرد، به استدلال وی هیچ خدشه‌ای وارد نمی‌شد؛ زیرا استدلال وی اساساً بر تشبیه صرف استوار نیست. نقش «تنقیح مناط»^۳ نیز همین بود که با آن، علت اصلی حکم؛ یعنی، «اضرار محتمل به بی‌گناهان» را استخراج کنیم و نشان دهیم که علت حکم به مجوزدهی برای پدر و مادر شدن، صرفاً مشابهت آن با رانندگی و پزشکی نیست، بلکه وجود علت مذکور چنین حکمی را ایجاب کرده است.

۱. «إن ثبت أنه علمٌ مطلقاً - یعنی، فی الأصل و الفرع غیر مشروط بشرط و لا مانع هناک - صار ذکر الأصل حشواً فی القیاس و صار التمثیل قیاساً برهانیاً».

۲. «و اعلم أن التمثیل یسببه القیاس لولا الأصل، من حیث أن الجامع وقع وسطاً بین الأصغر و الأكبر».

۳. بحث «تنقیح مناط» را منطبق دانان غربی نیز در استدلال از راه مشابهت به شکلی طرح کرده‌اند. آنان توجه داشته‌اند که باید میان دو شیء مورد مقایسه، وجه شبه وجود داشته باشد و این وجه شبه را مقید به شباهت‌های مرتبط (relevant similarities) کرده‌اند، از جمله بنگرید به:

بخش آخر سخنِ علامه حلی؛ یعنی، «و اعلم أنّ التمثیلَ...»، تأکید دوباره‌ای است بر اینکه استدلال‌های تمثیلی‌ای که شرایط مذکور را داشته باشند، در واقع، «استدلال قیاسی» اند. اگر بخواهیم استدلال لافالیت را بر اساس سخنِ علامه حلی بازسازی کنیم، به صورت زیر درمی‌آید و قیاسی برهانی یا به بیانی دقیق‌تر، قیاسی معتبر، خواهد بود؛ زیرا حدّ وسط آن؛ یعنی، «اضرار محتمل به بی‌گناهان»، علت وجود حدّ اکبر؛ یعنی، «کسب مجوّز اخلاقاً لازم است»، در حدّ اصغر؛ یعنی، «ایفای نقش پدری و مادری»، قرار دارد. با این توضیحات می‌توان استدلال لافالیت را به صورت زیر صورت‌بندی کرد:

۱. پدر و مادر شدن وضعی است که متضمّن اضرار محتمل به بی‌گناهان است. (صغرا)
 ۲. هر وضعی که متضمّن اضرار محتمل به بی‌گناهان باشد، اخلاقاً مستلزم کسب مجوّز است. (کبرا)

۳. پدر و مادر شدن اخلاقاً مستلزم کسب مجوّز است. (نتیجه)

بدین ترتیب، استدلال لافالیت را باید نوعی استدلال قیاسی دانست و تشبیه ذکر شده صرفاً برای تقویت استدلال و تقریب مطلب به ذهن مخاطب بوده است و خدشه‌ای بدان وارد نمی‌کند.

لافالیت در بازنگری مقاله اولیه خود، برای اعمال طرح مجوزدهی در هر زمینه‌ای مانند مجوز رانندگی، مجوز طبابت یا مجوز پدر و مادر شدن، سه شرط را ضروری می‌داند (Lafollette, 2010: 328):

۱. افراد به فعالیت‌هایی خطرناک بپردازند که این فعالیت‌ها- مستقیم یا غیرمستقیم مثل کوتاهی در انجام وظایف- موجب اضرار به دیگران شود.
۲. افراد مذکور در صورتی که صلاحیت داشته باشند، می‌توانند از اضرار به دیگران اجتناب نمایند (در این صورت واضح است که اعمالی همچون رانندگی و پدر و مادری باید صلاحیت خود را به مسؤولان اداره‌ی جامعه اثبات نمایند).

۳. اجرای طرح مجوزدهی فقط زمانی موجه است که حامیان طرح بتوانند نشان دهند انجام طرح بر هزینه‌هایی که دارد می‌چربد.

مراد از هزینه‌های طرح، آسیب‌هایی است که اجرای این طرح می‌تواند به متقاضیان این فعالیت‌ها و مشاغل وارد آورد. روشن است که متقاضیان طبابت، رانندگی، پدر و مادری و ... هنگامی که موفق به دریافت مجوز نشوند، بسته به مورد، زیان‌هایی عاطفی، مالی و ... را متحمل می‌شوند، اما آنچه اجرای طرح مجوزدهی را در این موارد موجه می‌کند آن است که منفعت اجرای این طرح‌ها بر ضررشان افزونی داشته باشد. مدعای لافالیت - همان‌طور که از خلال مباحثش آشکار است - این است که طرح مجوزدهی در خصوص پدر و مادر شدن شرط سوم را نیز داراست. در قسمت اشکالات - محتمل و واقعی^۱ - خواهیم دید که پاره‌ای از اشکالات به طرح لافالیت درصدد آن هستند که نشان دهند، طرح وی شرط سوم را تأمین نمی‌کند لذا قابلیت اجرا ندارد.

۴. نقدهای وارد شده بر استدلال لافالیت

در این بخش، پاره‌ای از اشکالات محتمل و واقعی بر استدلال لافالیت را طرح و بررسی خواهیم کرد.

۴-۱. اشکال مربوط به تشبیه به حق آزادی بیان و آزادی دینی

۱. منظور از اشکالات محتمل، اشکالاتی است که لافالیت در حد احتمال طرح کرده و قائل بالفعلی ندارد؛ و منظور از اشکالات واقعی، اشکالاتی است که فرد یا افراد خاصی آن‌ها را طرح کرده‌اند. اتفاقاً بسیاری از اشکالاتی که در مقاله اول لافالیت ذکر شده، اشکالات محتمل هستند و یا احتمالاً وی در طرح اولیه نظراتش در میان همکاران و جامعه علمی آن‌ها را به صورت شفاهی طرح کرده و آن‌ها نیز این اشکالات را به‌طور شفاهی طرح کرده‌اند. همان‌طور که برخی از پژوهشگران خاطر نشان کرده‌اند پیش از لافالیت برنامه مجوزدهی برای پدر و مادر شدن نخستین بار توسط استوارت میل طرح شده (De Wispelaere & Weinstock, 2012: P.196)، لذا طرح این مباحث پیش از لافالیت در ادبیات موضوع شیوعی نداشته است. از شواهد این مدعا آن است که وی در مقاله در فقراتی تصریح می‌کند که «بسیاری فکر می‌کنند» و «ممکن است کسی چنین بگوید»؛ از جمله:

Lafollette, 2010, p.334-335; Lafollette, 2000: P.745.

این اشکال بر این فرض استوار است که پدر و مادر شدن حق همه انسان‌هاست؛ یا به عبارت دیگر، همه انسان‌ها حق دارند که فرزند به دنیا بیاورند و همچنان که آنان برای اعمال حق آزادی بیان و آزادی دینی‌شان مجوز نمی‌گیرند، برای پدر و مادر شدنشان نیز اخذ مجوز لازم نیست. به بیان منطقی، مُسْتَشْکِل برای تضعیف یا رد استدلال لافالیت به استدلالی از سنخ «قیاس معارضت» متوسل شده است؛ یعنی، در مقابل لافالیت که استدلال کرده که «پدر و مادر شدن اخلاقاً مستلزم کسب مجوز است»، استدلالی آورده که نتیجه‌اش نقیض یا ضد نتیجه استدلال لافالیت است؛ یعنی، «پدر و مادر شدن اخلاقاً مستلزم کسب مجوز نیست». در اینجا باید خاطر نشان کنیم که نشان دادن ضعف استدلال‌ها به شیوه‌های گوناگونی صورت می‌گیرد. یکی از آن شیوه‌ها این است که در مقابل استدلال رقیب، استدلالی دیگر بیاوریم. گاهی این استدلال به صورت «قیاس» است. قیاس‌هایی که برای رد یک استدلال آورده می‌شوند، به دو صورت سامان می‌یابند و نام‌گذاری می‌شوند: «قیاس مقاومت» و «قیاس معارضت»^۱. در قیاس مقاومت برای رد استدلال رقیب به قوی‌ترین مقدمه آن استدلال که معمولاً کبرای قیاس است، حمله می‌شود و نقیض یا ضد آن مقدمه اثبات می‌شود و در نتیجه، استدلال رقیب یکی از مقدمه‌های اصلی‌اش را از دست می‌دهد و فرومی‌ریزد. اما در قیاس معارضت به‌طور مجزا و بدون اینکه به تضعیف استدلال رقیب پرداخته شود، نتیجه‌ای اثبات می‌شود که نقیض یا ضد نتیجه استدلال رقیب است. هر یک از این دو نوع قیاس لازمه‌های منطقی و معرفت‌شناختی خود را دارند. قیاس مقاومت فقط نشان می‌دهد که استدلال رقیب اشکال دارد و آنچه رقیب ادعای مدلل بودنش را می‌کند، مدلل نیست، ولی مدعای خود مُسْتَشْکِل را اثبات نمی‌کند. به عبارت دیگر، رقیب با اقامه استدلال منطقی یک گام پیش افتاده است، ولی قیاس مقاومت مانع پیشتازی وی می‌شود و او را به جای اولش بازمی‌گرداند. لذا، رقیب و مُسْتَشْکِل منطقی مساوی دارند و مدعای مُسْتَشْکِل همچنان مقتضای اثباتی جداگانه

۱. کتاب زیر به روشنی قیاس معارضت و مقاومت را شرح داده و مثال‌های روشنی برای آن‌ها آورده است: فرامرزی قراملکی، احد، منطق (۲)، ج ۴، دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۰، صص ۱۲۶-۱۲۷.

است. اما، در قیاس معارضت مُستشکل مستقیماً مدعای خود را اثبات می کند، چنانکه گویی استدلال رقیب را نادیده گرفته است.

در بحث حاضر، مخالفان لافالیت برای رد استدلال او از قیاس معارضت استفاده کرده اند و چون به مقدمه های استدلال وی حمله نکرده اند، قیاس مقاومتی اقامه نکرده اند. لذا، استدلال لافالیت همچنان معتبر است و استدلال مخالفان او با استدلال او فقط تقابل دارد. لذا، به حکم «هرگاه دو استدلال که از قوت یکسانی برخوردارند، در تعارض با یکدیگر قرار گیرند، هر دو از حجیت ساقط می شوند»، هر دو استدلال از کار می افتند، مگر اینکه یکی از طرفین بتواند نشان دهد که استدلال طرف مقابل ضعیفی دارد و به عبارت دیگر، قیاس مقاومتی اقامه کند. این همان کاری است که لافالیت انجام می دهد. او در پاسخ به مخالفانش نشان می دهد که در استدلال آنان دو اشکال وجود دارد:

الف) حق آزادی بیان و آزادی دینی حقیقی بی قید و شرط و مطلق نیست. حق آزادی بیان مشروط به این است که صاحبان این حق، از باب مثال، به دیگران تهمت نزنند؛ و حق آزادی دینی مشروط به این است که صاحبان این حق، از باب مثال، انسانی را قربانی نکنند، زیرا اگر آنان بخواهند از این حقها سوءاستفاده کنند و به کسی تهمت بزنند یا انسانی را قربانی کنند، چنین حق هایی ندارند. هر دو حقی که در استدلال مخالفان بدانها استناد شده، محدودیت دارند و در شرایطی نمی توان آنها را اعمال کرد. از قضا، شرط محدودکننده این دو حق نیز «عدم اضرار به غیر» است. لذا، حق پدر و مادر شدن نیز شرایطی دارد و زوجها نمی توانند یا حق ندارند که بی قید و شرط پدر و مادر شوند، بلکه باید صلاحیت هایی را کسب کنند (Lafollette, 2000: 745).

به نظر ما، مخالفان لافالیت میان «حق مطلق» و «حق قوی^۱» خلط کرده اند. حق مطلق حقیقی است که در هر شرایطی معتبر است که البته به نظر می آید مفهومی بی مصداق

۱. اصطلاح حق مطلق absolute right و حق قوی strong right را وام دار کتاب زیر هستیم:

- Stewart, Noel, Ethics: An Introduction to Moral Philosophy, polity, 2009, P. 81.

است، اما حقّ قوی حقیّی است که صاحبانش به جدّ واجدِ آن‌اند، ولی در شرایطی از آن‌ها سلب می‌شود. از باب مثال، حقّ حیات حقیّی قوی است، به این معنا که هر انسانی به جدّ واجدِ این حقّ است، ولی اگر کسی را بکشد یا قصدِ کشتنِ کسی را بکند، دیگر حقّ حیات نخواهد داشت و ممکن است که به اعدام محکوم شود، یا شخصِ موردتهاجم در دفاع از خودش حق خواهد داشت که مهاجم را بکشد؛ بنابراین، حقّ پدر و مادر شدنِ مانند حقّ آزادی بیان و حقّ آزادی دینی حقیّی قوی است و نه حقیّی مطلق.

ب) پاسخ دوم لافالیت با حمله به مفهوم «حقّ فرزند داشتن» سامان می‌یابد. او معتقد است که این مفهوم ابهام دارد. لذا، سه معنای محتمل برای آن ذکر می‌کند و آن‌ها را بررسی می‌کند (Lafollette, 2000:745). آن سه معنا به شرح زیرند:

۱. انسان‌های عقیم حق دارند که فرزند داشته باشند. از همین رو، باید به آنان فرزند داده شود.

۲. انسان‌ها حق دارند که عامدانه فرزند آوری کنند، بدون آنکه مسؤولیتی در قبال فرزندشان داشته باشد.

۳. انسان‌ها حق دارند که فرزند داشته باشند، مشروط به اینکه در پرورش فرزندشان صرفاً حسن نیت داشته باشند و به بهترین نحوی که خودشان صلاح می‌دانند، آنان را پرورند.

لافالیت دو معنای اول را بی‌درنگ ناپذیرفتنی می‌داند و می‌گوید که معنای سوم معقول‌ترین احتمال است؛ زیرا مداخله ناضروری دولت‌ها در زندگی اشخاص آنان را محدود می‌کند و اگر والدین صرفاً حسن نیت داشته باشند و خیرخواه فرزندشان باشند، دولت‌ها اجازه داشتن فرزند را به آنان خواهند داد. به نظر می‌رسد که پیش‌فرض اینکه دولت‌ها باید هر چه کمتر در زندگی شهروندان مداخله کنند، پذیرش خودفرمان‌روایی فاعلان اخلاقی و ردّ پدرسالاری است که لافالیت، مانند بسیاری دیگر از فیلسوفان اخلاق، آن را پذیرفته است. وی معتقد است که یگانه چیزی که خودفرمان‌روایی اخلاقی را محدود می‌کند، «اضرار به غیر» است؛ بنابراین، معنای سوم دارای دو مؤلفه است: الف) صرف داشتن حسن نیت و خیرخواهی زوج‌ها برای فرزند آوری کافی است؛ ب) مداخله

ناضروری دولت‌ها در زندگی اشخاص آنان را محدود می‌کند. این مداخله دولت‌ها اصل خودفرمان‌روایی و پرهیز از پدرسالاری را محدود می‌سازد.

لافالیت، سرانجام، احتمال سوم را نیز نمی‌پذیرد و معتقد است که هر دو مؤلفه این احتمال مخدوش‌اند. او درباره مؤلفه (الف) معتقد است که صرف حسن نیت زوجها نمی‌تواند مجوزی برای فرزند آوری باشد؛ زیرا برخی والدین، به‌رغم داشتن حسن نیت و خیرخواهی درباره فرزندشان، درباره اینکه چه چیزی برای فرزندشان خوب است و نیز درباره روش‌های تربیت آنان آرای نامعقول و ناموجهی دارند و از باب مثال، برای تربیت آنان سختگیری‌های شدید و آزار رساندن به آنان را مفید می‌دانند (Lafollette, 2000: 746). لذا، صرف حسن نیت و خیرخواهی زوجها را برای پدر و مادر شدنشان نمی‌توان کافی دانست. او درباره مؤلفه (ب) بر این باور است که اولاً، مداخله دولت‌ها در فرزند آوری مداخله‌ای کمینه است؛ و ثانیاً، این مداخله مداخله‌ای ضروری است؛ زیرا همچنان که در بخش قبلی گفتیم، اصل خودفرمان‌روایی نیز اصلی مطلق نیست و اضرار به بی‌گناهان آن را محدود می‌سازد. لذا، دولت‌ها حق دارند که برای جلوگیری از زیان دیدن فرزندان خودفرمان‌روایی زوجها را محدود کنند.

۴-۲. اشکال مربوط به تمایز میان اضرار بالقوه و اضرار بالفعل

مفاد این اشکال این است که اصل لافالیت دایر بر اینکه «زوج‌ها به‌طور مشروط حق دارند که فرزند آوری کنند»، با تحلیل‌های خود او نهایتاً به این تفسیر از آن اصل منتهی شد که «اگر به نحو معقولی پیش‌بینی کنیم که زوجی، در صورت فرزند دار شدن، با فرزندشان بدرفتاری خواهند کرد، آنان حق فرزند آوری نخواهند داشت». به عبارت دیگر، «اگر به نحو معقولی پیش‌بینی کنیم که زوجی بالقوه مستعد بدرفتاری با فرزندشان‌اند، چنین زوجی حق فرزند آوری نخواهند داشت». مُستشکل با استفاده از این مطلب ادامه می‌دهد که اگر «بالقوه بودن بدرفتاری» را معیار قرار دهیم، مدّعی لافالیت را نمی‌توان اثبات کرد؛ زیرا «حق مذکور مشروط به مواردی است که شخصی عملاً [و بالفعل] با فرزندش بدرفتاری کرده باشد» (Lafollette, 2000: 746). استدلال مُستشکل را می‌توان

به صورت زیر نیز بیان کرد: خط سیر استدلال لافالیت برای اثبات حق مشروط زوج‌ها این بود که او تشبیه حق زوج‌ها به حق آزادی بیان و حق آزادی دینی را پذیرفت، ولی معتقد شد که چون این‌ها دو حق مشروط‌اند، حق زوج‌ها برای فرزند آوری نیز مشروط خواهد بود. اما او به نکته‌ای توجه نکرده است و آن اینکه شرط محدودکننده حق آزادی بیان و حق آزادی دینی شرطی بالفعل است؛ یعنی، اگر کسی عملاً و بالفعل مرتکب سوءاستفاده از دو حق مذکور شود، آن دو حق از وی سلب می‌شوند، اما در حق مشروط زوج‌ها برای فرزند آوری این حق با بدرفتاری بالفعل آنان سلب نمی‌شود، بلکه به صرف اینکه آنان، با توجه به شرایط فعلی‌شان، قوه و استعداد بدرفتاری دارند، حق فرزند آوری نخواهند داشت. خلاصه اینکه، معیار نهایی لافالیت؛ یعنی، عدم اضرار به بی‌گناهان، در اعمال محدودیت درباره حق آزادی بیان و آزادی دینی امری بالفعل است، ولی اضرار به بی‌گناهان در فرزند آوری امری بالقوه است. لذا، حکم «آزادی بیان و آزادی دینی» با حکم «فرزند آوری» یکی نیست.

لافالیت که گویا اشکال مذکور را دارای ابهام می‌داند، می‌گوید که احتمال دارد که مراد مُسْتَشْکِل یکی از دو احتمال زیر باشد و سپس به آن‌ها پاسخ می‌دهد (Lafollette, 2000: 747):

الف) از لحاظ اخلاقی، اینکه حق داشته باشیم که کسی را پیشاپیش از حقوقش محروم کنیم، به نحو معقولی محل تردید است، به این معنا که اخلاقاً حق نداریم که کسی را پیش از اینکه عمل نادرستی را انجام دهد و به صرف اینکه احتمال دارد که آن را انجام دهد، از حقوقش محروم کنیم، وی تصریح می‌کند: «برنامه مجوز دهی با اتهام عدم صلاحیت، به زوج‌هایی اجازه فرزند آوری نمی‌دهد که هرگز با هیچ کودکی [بالفعل] بدرفتاری نکرده‌اند» (Lafollette, 2000). لافولیت این امر را شک در اخلاقی بودن اعمال محدودیت پیشینی نامیده است.

ب) ما چگونه و از کجا این توانایی را داریم که به نحوی معقول و درست پیش‌بینی کنیم که زوجی در آینده با فرزندشان بدرفتاری خواهند کرد؟

لافالیت در پاسخ به احتمال (الف)، می گوید که ما نمونه های عقلایی دیگری داریم که در آن ها «محدودیت های پیشینی» اعمال شده اند و در اخلاقی بودن آن ها شکی نیست، مانند مواردی که دیوانه ها را گرچه هنوز مرتکب عمل نادرستی نشده اند، با اجبار در بیمارستان بستری می کنیم یا حتی آنان را زندانی می کنیم. از قدیم، در قانون گذاری های متعارف این محدودیت های پیشینی معمولاً در مواردی اعمال شده اند که دو مشخصه داشته اند (Lafollette, 2000: 747): (۱) اعمال این محدودیت ها چندان طاقت فرسا نبوده است، (۲) عمل محدود شده از اعمالی بوده که به آسانی به ضررهای جدی می انجامند. در بسیاری از مجوز دهی های اجتماعی ما، مشخصه (۲) آشکارا دیده می شود، از قبیل مجوز دهی به رانندگان، پزشکان و داروسازان. درباره مجوز دهی به والدین نیز همین حکم صادق است؛ یعنی، غرض از مجوز دهی به والدین جلوگیری از زیان رسیدن جدی به فرزندان است. درباره مشخصه (۱) باید گفت که در پاره ای از موارد مانند مورد دیوانه ای که زندانی شده است، اکثر آزادی های بنیادین شخص دیوانه سلب می شوند، در حالی که در مورد مجوز دهی به والدین فقط یک فرصت خاص از آنان سلب می شود؛ بنابراین، برنامه مجوز دهی به والدین نه ضد اخلاقی است و نه ضد عقلایی.

لافالیت در پاسخ به احتمال (ب) خاطر نشان می کند (Lafollette, 2000:749) که درست است که هیچ آزمون دقیقی برای تعیین قطعی والدین خوب و بد وجود ندارد، اما در برنامه مجوز دهی به والدین، همچنان که پیش تر گفتیم، آزمون کمینه ای در کار است؛ یعنی، می خواهیم آزمونی تهیه کنیم که با آن والدین «بسیار بد» را تشخیص دهیم و نه «والدین بسیار خوب» یا «کمتر خوب» را. لذا، تهیه چنین آزمونی ممکن است و تجربه به کارگیری چنین آزمون هایی نیز مؤید این امر است. از باب مثال، در پژوهشی که در «بیمارستان نشویل»^۱ انجام شده، بیست درصد از مصاحبه شوندگان پرخطر تشخیص داده شده اند و در سال بعد نیز آنان چهار تا پنج برابر بیشتر از دیگران با فرزندان شان

بدرفتاری کرده‌اند. لافالیت، در پایان، می‌افزاید که وی نمی‌خواهد که از دقتِ آزمون‌های فعلی دفاع کند، ولی حتی اگر فعلاً چنین آزمون‌های دقیقی در کار نباشند، امکانِ طراحی آن‌ها وجود دارد!

۴-۳. اشکالاتِ مربوط به اجرای برنامهٔ مجوزِ دهی

لافالیت اشکالاتِ مربوط به اجرای این برنامه را به سه صورت طرح کرده و بدان‌ها پاسخ داده است (Lafollette, 2000: 750-751):

الف) ممکن است که این برنامه را مجریانش ناخواسته بد اجرا کنند و زوج‌های صلاحیت‌دار متضرر شوند.

لافالیت در پاسخ به این اشکال می‌گوید که خطاهای محتمل در اجرای این برنامه از خطاهای محتمل در دیگر برنامه‌های مجوز دهی مانند مجوز دهی پزشکی و رانندگی بیشتر نیستند. لذا، همچنان که با وجود احتمالِ خطا در برنامه‌های مذکور آن‌ها را متوقف نمی‌کنیم، اجرای این برنامه نیز معقول است و نباید آن را نادیده گرفت.

ب) مجریان این برنامه ممکن است که از آن سوءاستفاده کنند و به کسانی که متعلقِ نفرتِ آن‌اند، مجوز ندهند و به کسانی که متعلقِ نفرتِ آنان نیستند، مجوز بدهند.

لافالیت معتقد است که پاسخی که به اشکالِ الف داده شد، در اینجا نیز کارساز است. علاوه بر این، متقاضیانِ فرزند آوری مطالبه‌ای پیوسته و مصرانه دارند و به سادگی و بدون ضابطه نمی‌توان آنان را از فرزند آوری محروم کرد و نیز قرار نیست که این آزمون یک‌بار برای همیشه اجرا شود. لذا، متقاضیانِ صلاحیت‌دار در آزمون‌های بعدی می‌توانند

۱. در سال ۱۹۸۸، کلودیا مانگل از آزمونی برای غربالگری متقاضیان پدر و مادری دفاع کرد. آزمون وی، مورد نقد مایکل سندمایر و مایکل والد واقع شد، اما لافالیت در مقاله دوم خود، آزمونِ پیشنهادی مانگل را تا حد قابل‌قبولی درست دانست (Lafollette, 2010:337)، مشخصات دو مقاله مذکور به شرح زیر است:

Mangel, Claudia Pap, Licensing Parents: How Feasible? Family Law Quarterly, Vol. 22, No.1, (spring 1988), PP. 17-39.

Sandmire, Michael & Wald, Michael S, Licensing Parents: A Response to Claudia Mangel's Proposal, Family Law Quarterly, Vol. 24, No.1, (Spring 1990), PP. 53-76.

مجوزشان را دریافت کنند و مجریانِ غرض ورز نمی توانند آنان را برای همیشه از فرزند آوری محروم سازند.

ج) هرگز نمی توان چنین برنامه ای را با الزام و اجبار عملی کرد. اما، درباره فرزندانی که با تخلف از این برنامه متولد می شوند، چه باید کرد؟ لافالیت معتقد است که والدین چنین فرزندانی را نمی توان مجازات کرد، ولی می توان چنین فرزندانی را از والدین بی صلاحیت ستاند و به والدین باصلاحیت سپرد.

وی، در پایان، خاطرنشان می کند که با فرض اینکه فعلاً ویژگی های منفی همه برنامه های مجوزدهی بر ویژگی های مثبت آنها غلبه داشته باشند، می توان آنها را متوقف کرد و پس از سامان دهی شان آنها را اجرا کرد.

۴-۴. ناکارآمدی مجوزدهی در پیشگیری از ضرر ناشی از والدین بی صلاحیت

این اشکال بر این عقیده استوار است که برنامه لافالیت نمی تواند ضررهای موردنظر او را دفع کند. اقامه کننده این اشکال، لارنس فریش است. او برای طرح اشکالش خطرهای ممکن مربوط به برنامه موردنظر لافالیت را به چهار خطر زیر منحصر می داند (Frisch, 1982: p.172):

الف) خطرهای ناشی از جهل.

ب) خطرهای ناشی از عدم اهلیت یا عدم صلاحیت جسمانی و روانی.

ج) خطرهای ناشی از اعمال نادرست عمدی.

د) خطرهای ناشی از قصور یا ناتوانی از ضبط و مهار اعمال.

فریش پس از ذکر خطرهای مذکور هریک از آنها را منتفی دانسته یا آنها را شایسته توجه جدی نمی داند. توضیح وی در نفی آن خطرها یا جدی نینگاشتن آنها به شرح زیر است:

الف) بدرفتاری والدین با فرزندانشان به جهل آنان ربطی ندارد و پژوهش های تجربی نیز نشان می دهند که بدرفتاری والدین با فرزندانشان معلول «اختلال در نظام مهرورزی مادرانه» است. فریش برای تأیید مدعایش به پژوهشی که آن را «جامع ترین

مطالعه روان‌شناختی دربارهٔ بددهنی والدین» می‌داند، استاد می‌کند (Frisch, 1982: 174). در این پژوهش که در آن با شصت خانواده مصاحبه شده است، هیچ‌یک از خانواده‌ها عامل بددهنی‌شان را نقص دانش والدین ندانسته‌اند. لذا، مجریان آن پژوهش نتیجه گرفته‌اند که علت این اختلال رفتاریِ نقصی در مهر مادری است. این بدین معناست که علت این اختلال رفتاری از سنخ دانش نیست، بلکه از سنخ نقص در احساسات و عواطف است. لذا، فریش نتیجه می‌گیرد که آزمون‌های موجود در برنامه‌های مجوز دهی، اعم از مجوز دهی برای پزشکی، رانندگی و ... که تکیه اصلی‌شان بر سنجش دانش متقاضیان است، در این باره هیچ فایده‌ای ندارند و باید آن‌ها را کنار نهاد (Frisch, 1982).

لافالیت در جوابیهٔ کوتاهی که به اشکالات فریش داده است، به‌طور صریح و کامل به این اشکال او پاسخ نداده است، ولی در جوابیه‌اش فقراتی هست که تا حدی می‌تواند پاسخ این اشکال باشند. او می‌گوید که این سخن فریش که در برنامه‌های مجوز دهی فعلی عمدتاً دانش متقاضیان، اعم از رانندگان، پزشکان و ... سنجیده می‌شود و احساسات و عواطف آنان ارزیابی نمی‌شوند، نادرست است؛ زیرا از باب مثال، در مجوز دهی برای پزشکی‌انترن‌ها و رزیدنت‌ها هنگامی که در بیمارستان مشغول به کارند، صرفاً دانش آنان سنجیده نمی‌شود، بلکه نحوهٔ به کارگیری دانششان، نحوهٔ مراقبتشان از بیماران و نیز نحوهٔ واکنش آنان در موقعیت‌های تنش‌زا بررسی می‌شود و اگر از سر غفلت یا عامدانه بدرفتاری کنند، اخراج می‌شوند (Lafollette, 1981:182).

به نظر ما، استدلال فریش از جهاتی ناقص است و نمی‌تواند برنامهٔ مجوزدهی موردنظر لافالیت را تضعیف کند؛ زیرا اولاً، این مدعای فریش که دانش‌نقشی در عمل اخلاقی ندارد، با فهم عرفی ما ناسازگار است، چراکه به‌روشنی می‌دانیم که اگر قرار باشد که عمل درست را انجام دهیم، معرفت به‌درستی آن عمل نقش مهمی در انجام دادنش دارد و اگر به عمل درست معرفت نداشته باشیم، ممکن است که اعمالی ضد‌اخلاقی از ما سرزند. والدینی که روش‌های درست تربیت فرزندانشان را ندانند، ممکن است بخواهند

که با تنبیه‌هایی ضدانسانی فرزندانشان را به راه آورند. ثانیاً، درباره انگیزش اخلاقی چهار نظریه فلسفی وجود دارد: نظریه ابزارانگاری^۱، نظریه شناختی‌انگاری^۲، نظریه عاطفی‌انگاری^۳ و نظریه شخصی‌انگاری^۴. از میان این نظریه‌ها در نظریه شناختی‌انگاری بر معرفت تأکید جدی می‌رود و یکی از مؤلفه‌های نظریه شخصی‌انگاری نیز معرفت است (Schroeder, 2012:74-78). این نظریه‌ها درباره انگیزش اخلاقی رقیب نظرگاه فریش اند و اگر وی بخواهد بر نقش انحصاری احساس در انگیزش اخلاقی تأکید ورزد، باید نظریه‌های رقیب را نقض یا تضعیف کند. این کاری است که فریش بدان نپرداخته است. لذا، استدلال وی در این بخش مدعایی است که فاقد دلیل کافی است و نمی‌تواند استدلال لافالیت را نقض یا تضعیف کند.

ب) خطرهای ناشی از عدم اهلیت و عدم صلاحیت جسمانی یا روانی در جایی در کارند که پدر یا مادری فاقد سلامت جسمانی یا روانی کافی باشند و از باب مثال، بینایی و شنوایی کافی یا توانایی حرکتی کافی نداشته باشند. در این صورت، فرزندشان ممکن است آسیب ببیند یا عقب‌ماندگی ذهنی یا بیماری روانی داشته باشد و با فرزندشان بدرفتاری یا از او غفلت کنند. فریش می‌پذیرد که این اختلال‌ها در بدرفتاری با فرزند مؤثرند، ولی تأثیر آن‌ها را اندک می‌داند و تصریح می‌کند که بعضی از والدین مبتلا به عقب‌ماندگی ذهنی یا بیماری روانی فرزند آزاری می‌کنند، ولی بسیاری از آنان نیز فرزندان شایسته‌ای برای جامعه تربیت می‌کنند.

از همین رو، فریش چنین خطرهایی را شایسته توجه نمی‌داند و معتقد است که چنین خطرهایی توان توجیهی برای برنامه مجوز دهی را ندارند.

به نظر ما، اگر قرار باشد که برنامه مجوز دهی موردنظر لافالیت اجرا شود، از قضا مبتلایان به بیماری‌های جسمانی و روانی برای شرکت در آزمون مجوز دهی اولویت خواهند داشت؛ زیرا اگرچه شمار مبتلایان به این نوع بیماری‌ها اندک است، چون

1. Instrumentalism
2. Cognitivist
3. Sentimentalism
4. personalist

آسیب‌های غیر عامدانه‌ای که والدین مبتلا به چنین بیماری‌هایی به فرزندشان می‌رسانند، بسیار شدیدند و گاهی به مرگ فرزندشان می‌انجامند، لازم است که صلاحیت فرزند دار شدنشان احراز شود. گفتنی است که خود فریش نیز به این نکته تصریح کرده است:

«در مواردی که آسیب‌ها سخت و جدی‌اند، می‌توانیم فقط با اعمال محدودیت‌هایی مجوز صادر کنیم. از باب مثال، اگر پدری (یا مادری) ناشنوا باشد، می‌تواند فقط در صورتی از کودکی مراقبت کند که چراغی چشمک‌زن فراهم شود تا به پدر (یا مادر) گریه کودک را هشدار دهد» (Frisch, 1982:175).

ج) دربارهٔ خطرهای ناشی از اعمال نادرست عمدی باید گفت که با آزمون‌های فعلی مجوز دهی نمی‌توان تشخیص داد که چه کسانی با فرزندانشان عامدانه بدرفتاری خواهند کرد؛ زیرا متقاضیان پدر و مادر شدن که قصد دارند که با فرزندشان بدرفتاری کنند، نیتشان را پنهان می‌سازند و با هیچ آزمونی نمی‌توان نیتشان را کشف کرد. لذا، با برنامهٔ مجوز دهی موردنظر لافالیت و آزمون‌های مربوط به آن نمی‌توان از این خطرها جلوگیری کرد.

به نظر می‌رسد که فریش در این مدعا بر حق باشد، چرا که اگر کسی بخواهد عامدانه مرتکب اعمال نادرست شود، پیشاپیش با هیچ آزمونی نمی‌توان نیت وی را کشف کرد. اما نکته‌ای که وی از آن غافل مانده، این است که لافالیت مدعی نیست که آزمون‌هایی که در برنامهٔ مجوز دهی موردنظرش از آنها استفاده می‌شود، کامل‌اند و با آنها می‌توان همهٔ والدین بی‌صلاحیت را تشخیص داد. بی‌شک، برخی والدین بی‌صلاحیت خواهند توانست که در این آزمون‌ها موفق شوند، ولی در برنامهٔ موردنظر لافالیت قرار است که تا آنجا که ممکن است، والدین بی‌صلاحیت کنار نهاده شوند و زبان‌های هر چه کمتری به فرزندان وارد شود. استدلال فریش در این باره به این می‌ماند که کسی در رد علم طب بگوید که چون با علم طب نمی‌توان برخی بیماری‌ها را درمان کرد، این علم را از جوامع انسانی یکسره باید کنار نهاد. اما واضح است که «ما لا یدرک کله، لا یتَرَک کله». اساساً داستان همهٔ فعالیت‌های بشری همین است و هیچ دانش نظری یا عملی‌ای را نمی‌توان یافت که همهٔ مسائل و مشکلات مربوط بدان در خود آن دانش

حل و رفع شوند، ولی ما هیچ‌گاه این فعالیت‌ها را از دست نمی‌نهیم. (د) درباره خطرهای ناشی از قصور یا ناتوانی در ضبط و مهار اعمال، فریش تصریح کرده است که «اکثر موارد آزار رسانی به فرزندان و نیز سهل‌انگاری درباره آنان از این مقوله است، خاصه اگر ما در این‌گونه موارد مواردی را نیز بگنجانیم که والدینی که می‌خواهند فرزندی را تنبیه کنند، اختیارشان را از دست دهند و درحالی که عصبانی‌اند، به فرزند [شان] آسیب جدی برسانند» (Frisch, 1982). با شیوه‌های مجوزدهی و آزمون‌های مربوط بدان‌ها چگونه می‌توان تشخیص داد که والدینی در آینده اختیارشان را از دست خواهند داد و به فرزندشان آزار خواهند رساند؟ از نظر فریش، دو قسم اخیر زیان؛ یعنی، زیان‌های عمدی و زیان‌های سهوی، بیشترین بدرفتاری با فرزندان را سبب می‌شوند و دیدیم که با آزمون‌های فعلی نمی‌توان هیچ‌یک از این دو قسم از زیان را تشخیص داد. لذا، برنامه موردنظر لافالیت عملاً با شکست مواجه می‌شود.

به نظر می‌رسد که فریش به نکته‌ای توجه نکرده است و آن تأکیدی است که لافالیت بارها بر کمینه بودن برنامه موردنظرش کرده است. این نکته با مثالی روشن می‌شود. اگر والدینی به مواد مخدر صنعتی معتاد باشند یا به عقب‌ماندگی شدید یا مؤثر ذهنی دچار باشند یا به بیماری شدید یا مؤثر اسکیزوفرنی مبتلا باشند یا از فقر شدید و فلاکت بار رنج ببرند، آیا نمی‌توان تشخیص داد که آنان، به احتمال قوی، از سرِ قصور یا ناتوانی با فرزندشان بدرفتاری خواهند کرد؟

پیداست که با آزمون‌های موردنظر لافالیت می‌توان چنین والدینی را تشخیص داد و در برنامه مجوزدهی موردنظر او نیز به موجب اهداف کمینه‌اش چیزی بیش از این خواسته نمی‌شود. همچنان که پیش‌تر نیز گفتیم، وی در این برنامه در پی آن است که والدین «بسیار بد» از فرزند آوری منع شوند، ولی والدین «بسیار خوب» یا «کمتر خوب» از برنامه موردنظر وی بیرون می‌مانند.

نتیجه‌گیری

استدلال‌های لافالیت که ناظر به مدعایی کمینه‌اند؛ یعنی، صرفاً به جلوگیری از پدر و مادر

شدن زوج‌های بی‌صلاحیت مربوط‌اند، از لحاظ نظری برای اثبات مدّعی وی کافی‌اند. اما، همچنان که بعضی از منتقدان وی نیز خاطر نشان کرده‌اند، برنامه مورد نظر وی ممکن است که در مقام عمل، با دشواری‌های بسیاری مواجه شود و در صورت فقدان بسترهای فرهنگی، اجتماعی و ...، آسیب‌های جبران‌ناپذیری به بار آورد. لذا، برای پرهیز از این مشکلات عملی باید تمهیدات فراوانی اندیشید و تا شرایط لازم، از آزمون‌های کاملاً مناسب و علمی گرفته تا آموزش‌های جاافتاده برای زوج‌ها و برنامه‌های تبلیغی کافی در رسانه‌ها، فراهم نیابند، باید به تأخیرشان انداخت. گفتنی است که به علت وسعت و عمق آسیب‌های ناشی از رفتار والدین بی‌صلاحیت نمی‌توان چنین برنامه‌هایی را برای همیشه به تعویق انداخت، ولی دست کم، در آموزش‌های رسمی، به‌ویژه در آموزش‌های دانشگاهی و رسانه‌ها، مبانی تعلیم و تربیت فرزندان را به والدین بالفعل و بالقوه می‌توان آموخت تا اینکه آسیب‌های مذکور به کمترین حد ممکن کاهش یابند.

منابع

- اتکینسون، ریچارد سی؛ اسمیت، ادوارد ای؛ بم، داریل ج؛ هوکسما، سوزان نولن. (۱۳۸۵). *زمینه روان‌شناسی*. ج ۲. ترجمه حسن رفیعی، مرسله سمیعی و محسن ارجمند. تهران: انتشارات ارجمند.
- بربا، میشل. (۱۳۹۰). *کلیدهای پرورش هوش اخلاقی در کودکان و نوجوانان*. ترجمه فرناز فرود، تهران: انتشارات صابرین.
- بریک، الیزابت؛ میللم، جوزف. (۱۳۹۵). *پدر- مادری و تولیدمثل*. ترجمه امیرحسین خداپرست. تهران: انتشارات ققنوس.
- سندل، مایکل. (۱۳۹۴). *انسان بی‌نقص: اخلاق در عصر مهندسی ژنتیک*. ترجمه افشین خاکباز. تهران: نشر نو.
- الحلی، جمال‌الدین حسن بن یوسف. (۱۳۸۱). *الجواهر النضید فی شرح منطق التجرید*. تحقیق و تعلیق محسن بیدارفر. تهران: انتشارات بیدار.
- فرامرز قراملکی، احد. (۱۳۸۰). *منطق (۲)*. تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور. چاپ دوم.
- مدنی قهفرخی، سعید. (۱۳۹۵). *جامعه‌شناسی روسپی‌گری*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. چاپ سوم.
- Benatar, David. (1997). "Why It Is Better to Come into Existence?" in: *American Philosophical Quarterly*. Vol.34. No.3.
- Gensler, Harry J.. (2010). *Introduction to Logic*. Routledge.
- Fritch, Lawrence E.. (1982). "On Licentious Licensing: A Reply to Hugh Lafollette". *Philosophy & Public Affairs*. Vol.11. No.2.
- Lafollette, Hugh. (1981). "A reply to Frisch". *Philosophy & Public Affairs*. Vol.11. No.2.
- Lafollette, Hugh. (2000). "Licensing parents". in: Pojman, Louis P. (ed.). *The Moral Life: An Introductory Reader in Ethics and Literature*. Oxford University Press.



- Lafollette, Hugh. (2010). "Licensing parents revisited". *Journal of Applied Philosophy*. Vol.4. PP.327-343.
- Lafollette, Hugh. (2007). *the Practice of Ethics*. Blackwell Publishing.
- Mangel, Claudia Pap. (1988). Licensing Parents: How Feasible?. *Family Law Quarterly*. Vol. 22. No.1. PP. 17-39.
- Sandmire, Michael & Wald, Michael S, Licensing Parents: A Response to Claudia Mangels Proposal. *Family Law Quarterly*. Vol. 24. No.1. (Spring 1990). PP. 53-76.
- Schroeder, Timothy; Roskies, Andinal L.; Nichols, Shaun. (2012). "Moral Motivation". in: Doris, John M. & Moral Psychology Research Group. *The Moral Psychology Handbook*. Oxford University Press.
- Stewart, Noel. (2009). *Ethics: An Introduction to Philosophy*. Polity Press.